

عیسی چه کرد؟: درک کار مسیح

درس ۵: وسوسه

دکتر آر. سی. اسپرول

در جلسه‌ی قبلیمون، با هم به اتفاق بسیار مهمی نگاه کردیم که در زندگی عیسی افتاد و آنهم وقتی بود که او خودش را مطیع تعمید یحیی کرد؛ و در جواب مخالفت‌های یحیی که گفت: «تو باید مرا تعمید بدهی. نه من تو را» عیسی گفت: «یحیی الان بگذار، زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به‌کمال رسانیم.» و به یاد داریم که در زمان تعمید عیسی، کبوتر از آسمان آمد و روی عیسی قرار گرفت که نماد مسح او توسط روح القدس بود.

حالا، بعد از این اتفاق، اولین چیزی که روح القدس عیسی را به انجام آن هدایت کرد این بود که به بیابان برود تا به مدت چهل روز از سوی شیطان وسوسه شود. قبل از اینکه به روایت این وسوسه بپردازیم، بگذارید یک سوالی مقدماتی بپرسم: چرا؟ چرا روح القدس عیسی را به آن بیابان بی‌آب و علف و متروک هدایت کرد تا مورد حمله‌ی لجام‌گسیخته‌ی شیطان قرار گیرد؟ خب، فکر می‌کنم واضح است که بخشی از آن کار اصلی که عیسی به انجام آن در خدمت زمینی‌اش فراخوانده شد، همان کاری است که عهد جدید آن را کار آدم آخر یا آدم جدید می‌نامد و نشان‌دهنده‌ی رابطه‌ای است که عیسی با آدم اول داشت، که او نیز مورد وسوسه‌ی شیطان قرار گرفت. اجازه بدهید نگاهی مختصر کنیم به آنچه پولس در فصل پنجم رساله‌اش به رومیان می‌گوید؛ او در آیه‌ی ۱۲ می‌گوید: «لهذا همچنان‌که به‌وساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به این‌گونه موت بر همه‌ی مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.» او سخن خود را ادامه داده، می‌گوید: «بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه‌ی آن آینده است، گناه نکرده بودند. و نه‌چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.» پولس در جایی دیگر می‌گوید: «پس همچنان‌که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.» پس ما این شباهتها و تفاوت‌های موجود بین آدم اول و شکست و قصورش در آزمایش‌هایش، یعنی در دوره‌ای که او تحت حمله‌ی شیطان بود و آدم آخر یعنی عیسی و اطاعت موفق او، پس از اینکه عیسی نیز متحمل همان وسوسه شد، مشاهده می‌کنیم.

خب، تا حدودی وسوسه از همان نوع بود، اما از برخی لحاظ، شرایط وسوسه‌ی عیسی از وسوسه‌هایی که آدم شد، کاملاً متفاوت بود. اجازه بدید که یک دقیقه به مکانی که وسوسه رخ داد فکر کنیم. در مورد آدم اول، وسوسه زمانی رخ داد که آدم و حوا داشتند از نعمات، آسایش و رفاه موجود در باغ عدن لذت می‌بردند، جایی که ما اغلب از آن به عنوان بهشت یاد می‌کنیم. اما مکانی که روح عیسی را به آنجا برد تا وسوسه شود را به جرعت نمی‌توان بهشت نامید. آنجا بیابانی متروک واقع در یهودیه بود. اگر تا به حال از آنجا دیدن کردید یا آنجا بوده‌اید، در واقع به یکی از شوم‌ترین بخش‌های بیابان فراموش شده‌ی خدا در کل دنیا نگاه کرده‌اید. می‌گویند که ساکنین بیابان یهودیه، تنها مارها و عقرب‌ها هستند. حتی حیات وحش هم از زندگی در این مکان متروکه و ویران دوری می‌کند. پس آدم در یک باغ زیباست و اما عیسی در بیابان یهودیه.

چه تفاوت دیگری وجود دارد؟ زمانی که آدم در معرض وسوسه‌ی مار قرار می‌گیرد، همسرش را در کنار خود دارد، کسی که با خلقتی خاص به‌عنوان معاون و یاور او به او عطا شد. در حالی که وقتی عیسی به بیابان می‌رود، در تنهایی مطلق بود. می‌دانیم که تنهایی همان چیزی است که نخستین لعنت خدا را در خلقت دریافت کرد. خدا پس از آنکه همه چیز را آفرید، آن را برکت داد و نیکو اعلان نمود. اولین چیزی که گفت نیکو نیست، همین بود؛ او گفت: «نیکو نیست آدم تنها باشد.» وقتی ما می‌خواهند مجرمین یا زندانیان جنگ را شکنجه بدهند، می‌بینیم که آنها را اغلب در وضعیت حبس انفرادی قرار می‌دهند، جایی که حق هرگونه دوستی و تعامل بشری از آنان سلب می‌شود. در مورد عیسی هم همین‌طور بود؛ او به بیابان هدایت شد تا در تنهایی کامل با این وسوسه از جهنم روبرو شود. هنگامی که آدم وسوسه شد، در وضعیتی قرار داشت که می‌توان آن را به یک رستوران عالی تشبیه کرد زیرا در آن محیط باشکوه باغ عدن درختانی با انواع میوه‌ها وجود داشت که بسیار خوش خوراک بودند و به آدم و حوا این اختیار داده شد که آزادانه برای رفع گرسنگی خود از میوه‌ی هر درختی که بخواهند انتخاب کنند. اما آزمایش عیسی در وضعیت روزه اتفاق افتاد و او به‌مدت چهل روز نمی‌توانست چیزی بخورد. پس آدم اول در وضعیتی آزموده شد که شکمش سیر بود اما آدم جدید در گرسنگی شدید مورد آزمایش قرار گرفت. پس ما شاهد این تفاوت ریشه‌ای هستیم.

یک تفاوت دیگر هم هست که فکر می‌کنم لازم باشد تا به اون اشاره کنم. وقتی آدم وسوسه شد، چیزی تحت عنوان گناه مرسوم نبود. گناه قبل از آنکه آدم و حوا مرتکبش شوند، ناشناخته بود. اما زمانی که عیسی آزموده شد، در دنیای او چیزی رایج‌تر از گناه وجود نداشت. و شما می‌گید: خب، که چی؟ چون یکی از بزرگترین چیزهایی که در تصمیم ما برای عادل بودن تزلزل ایجاد می‌کند این است که همه‌ی اطرافیان ما گناه می‌کنند. پس چرا ما نکنیم؟ اما عیسی در

حالی که از این آزمایشها عبور می کرد، می بایست بر خلاف رفتار عادی و متداول انسانها هم عمل می کرد.

خب، من به تفاوت موجود بین آدم اول و آدم دوم از نظر وسوسه هایشان اشاره کردم. اما چیزی که امروز می خواهم بیش از همه درک کنیم، شباهت موجود بین این دو وسوسه است- یعنی هدف حمله ی شیطان به آدم و عیسی تقریباً یکی است. بیایید اول به روشی که مار از طریق حوا به آدم حمله کرد نگاهی بیاندازیم. مار از تمام وحوش زمین زیرکتر خوانده شد. و هنگامی که به ضد حوا نزدیک شد، با وسوسه ای به سراغ او رفت که بسیار زیرکانه طراحی شده بود. او با سوالی که بسیار ساده به نظر می رسید، به او نزدیک شد: «آیا خدا به راستی گفته است که از هیچ یک از درختان باغ نخورید؟» خب، اجازه بدهید از شما این سوال را بپرسم: آیا خدا این را گفته بود؟ در مقابل، وقتی حوا حرف مار را اصلاح کرد، به او گفت: «نه او این را نگفت. او گفت: "از میوه ی همه ی درختان باغ می توانید بخورید" اما در مورد این درخت استثناء قائل شد و گفت که ما اجازه نداریم به این درخت دست بزنیم چون اگر از آن بخوریم، قطعاً خواهیم مرد.» پس آیا می بینید که مار با چه زیرکی و مهارتی حوا را وسوسه کرد؟ آیا خدا گفته که نمی توانید از میوه ی هیچ یک از این درختها بخورید؟

این قضیه مثل نوجوانی است که باید توی خونه تون با هاش سر و کله بزنید. این نوجوان دوشنبه شب می گه: «می تونم امشب تا دیروقت بیرون بمونم و به خانه ی یکی از دوستانم برم؟» آنها یه مهمانی دارند.» و شما می گید: «بله، اجازه می دم که امشب بری، اما یادت باشد که فردا مدرسه داری و باید راس ساعت مشخصی خونه باشی.» و نوجوان می گه: «باشه مرسی.» شب بعد میاد میگه: «بابا می تونم ماشینت را قرض بگیرم.» شما می گید: «حتماً، می تونی ماشین را برداری اما مطمئن شو که بنزین می زنی و حتماً به موقع به خانه برگرد.» شب بعد، آنها می خواهند به سینما بروند، شب بعد به نمایشگاه و به همین ترتیب شبهای بعدی؛ و شما پنج شب پشت سر هم می گید: «بله حتماً.» شب ششم، نوجوان می آید و می گه: «می خوام به یه مهمانی دیگه برم.» و شما می گید: «نه، متأسفم. تو اجازه نداری بیرون بری.» حالا، پاسخ معیار و بین المللی که هر نوجوان به محض این که به سیزده سالگی می رسه و یاد می گیره، چی هستش؟ اینکه «تو هرگز به من اجازه ی انجام هیچ کاری را نمی دی.» درسته؟ هیچ وقت نمی ذاری هیچ کاری بکنم! اگر بگویید: «بله، بله، بله، بله، بله، بله، بله، بله» و یک دفعه بگویی: «نه»، انگار هیچ وقت اجازه ی انجام هیچ کاری را به آنها نمی دهی.

این همان فکری است که شیطان تو ذهن حوا می‌ذاره. آیا خدا به راستی گفته که از هیچ‌یک از درختان باغ نخورید؟ البته که خدا چنین حرفی نزده بود. و مار خوب می‌دانست که خدا این را نگفته بود، اما این تفکر را القا کرد که اگر شما مستقل و خودمختار نیستید، اگر کاملاً آزاد نیستید که هر چه می‌خواهید انتخاب کنید، اگر خالقان محدودیتی برای شما قائل شده، پس واقعاً آزاد نیستید و احتمالاً این را نیز گفته بود: «شما نمی‌توانید از هیچ یک از درختان باغ بخورید.» اما او از این اشاره‌ی جزئی و زیرکانه به یک ضدیت مستقیم می‌رسد. پس از آنکه حوا لحظه‌ای [در حمایت از فرشتگان] جنگید و گفت: «نه او گفت که از میوه‌ی همه‌ی درختان باغ می‌توانید بخورید، اما اجازه نداریم به این درخت دست بزنیم، در غیر این صورت خواهیم مرد.» حالا شیطان می‌گوید «شما نخواهید مرد. بلکه همچون خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» پس می‌خواهم ببینیم که هدف حمله، امانت، اقتدار و راستی کلام خدا بود.

یک بار "امیل برونر" این‌طور عنوان کرد که وجه تمایز حقیقت، مغایرت است. از وقتی او این جمله را در [Wahrheit als Begegnung [encounter es] به‌کار برد، این قضیه همیشه مرا آشفته می‌کرد، زیرا اگر درست باشد که مغایرت وجه تمایز حقیقت است، چگونه می‌توانیم تفاوت بین دینداری و شرارت، بین عدالت و بی‌عدالتی، بین اطاعت و ناطاعتی را تشخیص دهیم؟ می‌توانید تصور کنید که شیطان گفت: «خب، بله می‌دانم که با آنچه خدا به شما گفته مغایر هستیم. من به شما می‌گویم که نخواهید مرد! اما با این همه، مغایرت وجه تمایز حقیقت است. و اگر خدا، خدای راستی است، من همین الآن وجه تمایز آن را بیان کردم که همانا مغایرت است.» پس اگر مغایرت وجه تمایز حقیقت است، نه تنها حوا اجازه داشت که از گفته‌ی شیطان پیروی کند، بلکه انجام آن برایش لازم و حتمی بود. این‌گونه است که این مسائل در ذهن ما پیچیده و تحریف می‌شود. خیر، مغایرت وجه تمایز دروغ است و ماهیت این آزمایش در واقع آزمایشی به‌ضد راستی خدا از طریق یک مغایرت بود.

حالا در وسوسه‌ی عیسی روند این مغایرت را مشاهده می‌کنیم. پس از چهل روز و چهل شب که عیسی گرسنگی را تحمل کرده بود، شیطان نزد او آمد. و هنگامی که وسوسه‌گر نزد او آمد، گوش بدهید که چه گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.» متوجه شدید؟ «اگر پسر خدایی، پس این سنگها را به نان تبدیل کن. پسر خدا را چه به از گرسنگی مردن پس از چهل روز؟ آیا گرسنه‌ای؟ این قدرت را داری. سنگها را به نان تبدیل کن.» حالا، آخرین کلامی را که عیسی قبل از آنکه به بیابان برود شنیده بود، به یاد بیاورید. پس از آنکه روح بر او فرود آمد و پس از آنکه تعمید گرفت، یکی از آن اتفاقات نادری که گزارش شده رخ داد؛ صدای خدا به‌وضوح از آسمانها شنیده شد. او چی گفت؟ «این است پسر محبوبم که از او خوشنودم.» او

به تازگی شنیده بود که پدر آشکارا از آسمان او را پسر خدا اعلان می‌کند. و حالا ما می‌آید و می‌گوید: «پسر خدا، اگر پسر خدایی، یا از آنجا که پسر خدایی»، همان اعلانی را که پدر لحظاتی قبل... در واقع چهل روز قبل کرده بود با زیرکی به چالش می‌کشد. عیسی چگونه به این وسوسه پاسخ می‌دهد؟ «بله، گرسنه‌ام، و بله من پسر خدا هستم، و لازم نیست صبحانه بخورم تا بدانم پسر خدا هستم. نیازی نمی‌بینم که این سنگها را به نان تبدیل کنم، چون آقای شیطان، کلام پدرم می‌گوید: «انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» می‌بینید؟ مسئله کلام خداست و عیسی به شیطان می‌گوید کلام خدا برای من مهمتر از گرسنگی است. از گرسنگی می‌میرم اما راستی کلام پدرم را انکار نخواهم کرد.

آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و بر کنگره‌ی هیکل برپا داشته، به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مبدا پایت به سنگی خورد.» «عیسی، اگر می‌خواهی با نقل قول از کتاب مقدس جواب مرا بدهی و می‌خواهی آزمایش را به آیات کتاب مقدس بکشی، بیا امتحانش کنیم. تو فکر می‌کنی آیات کتاب مقدس را نمی‌توان نقض کرد. فکر می‌کنی که کلام پدرت حقیقت دارد. خب، بیا برویم بالا و من تو را از بالای معبد پایین می‌اندازم، و نیازی نیست نگران آسیب دیدن باشی زیرا کتاب مقدس می‌گوید که پدرت فرشتگانش را به نگهبانی تو خواهد فرستاد مبدا پایت را به سنگی بزنی. پس اگر واقعاً باور داری که خدا پدرت دوست و کلام خدا راست است، نیاز نیست نگران چیزی باشی فقط از بالای معبد بپر.» عیسی گفت: «خب، آقای شیطان مشخصه که تو اصل اول هرمنوتیک یا قانون اصلی تفسیر کتاب مقدسی را نمی‌فهمی، اینکه نباید یک قسمت از کتاب مقدس را در نقطه‌ی مخالف قسمتی دیگر از کلام خدا قرار دهی؛ زیرا تمام کتاب مقدس منسجم و یکدست است، چون کتاب مقدس این را هم می‌گوید: «گفته شده است، خداوند، خدای خود را میازما.» پس اگر من با پیشنهاد تو برای رفتن به بالای معبد و پریدن از آنجا موافقت کنم، پدرم را آزمایش کرده‌ام. و تو شاید مرا وسوسه کنی، اما من پدرم را امتحان و وسوسه نخواهم کرد. می‌دانم که فرشتگان از من نگهبانی خواهند کرد. لازم نیست از معبد بپریم تا راستی و حقیقت آن را تجربه کنم.»

حالا دیگه شیطان داره کمی ناامید می‌شه. و دوباره او را به کوهی بسیار بلند برد و همه‌ی ممالک جهان و جلال آنها را به او نشان داد. این را به خاطر داشته باشید- تمام ممالک جهان و جلال آنها. و شیطان گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» - یعنی تمام شکوه دنیا، تمامی اقتدار، سلطنتها و هر آنچه در این دنیاست را به تو خواهم بخشید. تنها کاری که باید انجام بدی یک سجده‌ی ساده هستش، و کسی هم تو را نخواهد دید. فقط یکبار در برابرم

سجده کن و همه‌ی اینها از آن تو خواهد شد. و من این پادشاهی را بدون هیچ‌گونه رنج، حقارت، درد و صلیب به تو خواهم داد، فقط یک سجده‌ی کوچک کن و پادشاهی از آن تو خواهد شد.» و عیسی به او پاسخ داد: «دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت کن.»

سه بار این حملات اتفاق می‌افتند و هر سه بار راستی و امانت کلام خدا را هدف قرار می‌دهند. و شیطان با تمام زیرکی خود در پیشنهادهایش از جمله نقل قول از کتاب مقدس، سعی می‌کند که عیسی را فریب دهد تا به ضد کلام خدا عمل کند. عیسی می‌گوید: «منون بابت پیشنهاد تمام این ممالک! اما یک مشکل وجود دارد. کلام پدرم می‌گوید که تنها خداوند خدای خود را بپرست و تنها او را عبادت کن.» و عیسی مار را از بیابان بیرون می‌راند. و شیطان عیسی را برای لحظه‌ای ترک می‌کند. اینجا پایان کار او نیست. شیطان دائماً تمام زندگی عیسی را مورد آزمایش قرار می‌دهد و بر ضد او بلند شده، سعی می‌کند که عیسی را به راهی متفاوت منحرف کند.

وسوسه اغلب از طرف بهترین دوستان عیسی وارد می‌شد. به محض اینکه عیسی می‌گفت که باید به اورشلیم برود تا رنج بکشد، آنها می‌گفتند: «خدا نکند! نمی‌توانی این کار را انجام دهی.» و هنگامی که پطرس در قیصریه‌ی فیلیپی (پس از اعترافش) به عیسی گفت که نباید به اورشلیم برود تا رنج بکشد، عیسی چه گفت؟ درست پس از آنکه پطرس را صخره خوانده بود، رو به او کرد و گفت: «دور شو از من ای شیطان. من این پیغام را قبلاً شنیده‌ام.»

و عیسی در هر مرحله از وسوسه‌ها اطاعت می‌کند. و به محض اینکه مار آنجا را ترک می‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟ فرشتگان ظاهر می‌شوند و عیسی را در گرسنگی، تنهایی و دردش خدمت می‌کنند. می‌دانید، آنها در لحظه‌ی آخر مانند سواره نظام به آنجا نرسیدند، بلکه تمام مدت آنجا حضور داشتند. و عیسی می‌دانست که پدر به فرشتگان درباره‌ی او فرمان داده تا از او مراقبت کنند. نیاز نداشت که از زبان شیطان این چیزها را بشنود. و حالا، هنگامی که فرشتگان آمدند و خدمتش کردند، آنچه در مورد راستی کلام پدرش بدان اعتماد داشت، کاملاً تحقق یافت.